فاتيه الله الملك والحكمة
من قبل ان ياتي يوم فاتيه
والله خلق من كل دابة من ماء
ويجعل لكم جنات
يبشرهم ربهم برحمة منه
فلا تجعل عليهم انما نعد لهم عدا
وان كان ذو عسرة فنظرة
فاتى الله بنيانهم من القواعد
اتى مستهم الضر وانتم اذلة
ثم قبضنا اليه قبضا يسيرا
قال انك اليوم لدينا مكين امين
لا تخف ولا تحزن انا جزيت
ووجدك ضالا فهدى
فافتح بيني وبينهم فتحا

سورة آل عمران

ان الله يبشرك بيحيى مصدقا
ما يأكلون وما يدخرون في بيوتهم
فاذا ابرى سوءة اتى فاصبح
والخيل والبغال والحمير
ومالك يصيبه في جنات عدن
يحيى ترزقك والعاقبة
فاعتبروا حكما من مثله
والعافين عن الناس

ولايت وپادشاهی حکمت بنگرد
فرو رفتن این بنده نیک است
خریدن این ستور نیک است
این صنیع ساختن بنگرد
عاقبت این کار بنگرید
درین خدمت صبر از شتابان
این دام داد دستند بنگرید
این بنا اگر بر آید تهدم شود
این دعا دعا و صدقه به شود
دل شکسته و گرانبار تر جها بود
این عمل سلطان نیک بود
این زندانی رود خلاص یابد
این گم شده زود باز آید
همه درهای خیر بروی گشاده شود

خدا ترا فرزند ترحمه کرامت فرماید
درین وقت ولایت و پادشاهی بود
این بنده را زود بقرب مشغول
این ستور را بخرکه مبارک است
که این صنیع بخرکه ساخته می کرد
این کار را عاقبت بسیار نیک است
این خدمت بمیان بخرکه بنگرید
این دام را بمراد باز دهند

وان تابت قلوبهم فهم
يمددكم ربكم
ان تدعوهم لا يسمعوا
لهم قلوب لا يفقهون بها
وما وجدنا لاكثرهم
لباس لكم وانتم لباس لهن
وبنين شهود ومهدت له
قل اللهم مالك الملك
اعلموا انما الحياة الدنيا
وذللناها لهم فمنها ركوبهم
فيها انهار من ماء غير آسن
فقد استمسك بالعروة الوثقى
فاصلحوا بينهما فلا اثم عليه
اذا انتم بدين الى اجل
فخسفنا به وبداره الارض
سورة البقرة
وايتاء ذي القربى
سبحانك هذا بهتان عظيم

این همت بردی راست نیاید
نصرت او را نشاید ترا حذر به
این امید ذاهب بر نیاید
علم و ادب نیاموزد عیب تو مبر
درین وقت او را آرام باید
این زن کرده شوهر خود را
فرزند و مال و توانگری باشد
ایزد تعالی را مال و جاه و عزت
این بنده بمرگ و فرجه نشود
این سرور خزینه شود کشته شود
این خزینه شود و بسته بود
عجب این بنگر چه کار
اگر این حضرت صلح کنی
این دام بوقت باز نیاید
ازین بتا حذر کن که
این خبر است
این همت بردی راست
عجب این کار
اگر حضرت کند
این دام و داد شنید
این همت بردی راست
این سخن درست
این همت درست
ظفر تو ای همت خصم را
امید بگیر و جوی بر
از علم لدنی جواهر
این زن کردن نیک بود
بفرزند زنده و پاک شاد گردد
دلیل مملکت و پادشاهی بود
درخور حشمت این بنده فرود
این سرور بزرگی بود
این صنیع را اگر بخرد فرد
عجب این کار باشد عذر به
درین خدمت دست تو قوی باشد
این دوستی میان زن و مرد بود
دعا کن تا از علم برای
این خبر است دور است
این همت درست است
بیم کشتن ای همت است
این حب الوطن بر نیاید

فاتيه الله الملك والحكمة
من قبل ان ياتي يوم فاتيه
والله خلق من كل دابة من ماء
ويجعل لكم جنات
يبشرهم ربهم برحمة منه
فلا تجعل عليهم انما نعد لهم عدا
وان كان ذو عسرة فنظرة
فاتى الله بنيانهم من القواعد
اتى مستهم الضر وانتم اذلة
ثم قبضنا اليه قبضا يسيرا
قال انك اليوم لدينا مكين امين
لا تخف ولا تحزن انا جزيت
ووجدك ضالا فهدى
فافتح بيني وبينهم فتحا

سورة آل عمران

ان الله يبشرك بيحيى مصدقا
ما يأكلون وما يدخرون في بيوتهم
فاذا ابرى سوءة اتى فاصبح
والخيل والبغال والحمير
ومالك يصيبه في جنات عدن
يحيى ترزقك والعاقبة
فاعتبروا حكما من مثله
والعافين عن الناس

ولايت وپادشاهی حکمت بنگرد
فرو رفتن این بنده نیک است
خریدن این ستور نیک است
این صنیع ساختن بنگرد
عاقبت این کار بنگرید
درین خدمت صبر از شتابان
این دام داد دستند بنگرید
این بنا اگر بر آید تهدم شود
این دعا دعا و صدقه به شود
دل شکسته و گرانبار تر جها بود
این عمل سلطان نیک بود
این زندانی رود خلاص یابد
این گم شده زود باز آید
همه درهای خیر بروی گشاده شود

خدا ترا فرزند ترحمه کرامت فرماید
درین وقت ولایت و پادشاهی بود
این بنده را زود بقرب مشغول
این ستور را بخرکه مبارک است
که این صنیع بخرکه ساخته می کرد
این کار را عاقبت بسیار نیک است
این خدمت بمیان بخرکه بنگرید
این دام را بمراد باز دهند

قل من ينجيكم من الظلمات

سورة المائدة

يا ايها الذين امنوا اوفوا بالعقود
ان من ازواجكم واولادكم
رب اني وضعتها انثى
وكيف تطعمهم في الارض
فسعوا الى ذكر الله
سبحان الذي سخر لنا هذا
في جنة عالية قطوفها دانية
فكان عاقبتهما انهما في
كمثل الذي فليعمل العاملون
ومن يرد نفسه نفسهم
لا ينال عهدي الظالمين
ووجدك عائلا فاغنى
الذي يذكرون الله قياما
عام فيه يغاث الناس

سورة الاعراف

وعلم تكن تعلم
يوفون بالله ويخافون
فانكحوهن باذن اهلهن
من ازواجكم وبنيكم وحفدة
واتيناهم ملكا عظيما
فامسكوهن بمعروف
ما في بطون هذه الانعام
في صدره تحضره الملح
فمن يعمل مثقال ذرة
فان تحسنوا وتتقوا
فاما الجدار فكان لغلامين
فان لم يصبها وابل فطل
او ما ملكتم مفاتحه
ان كنتم مرضى او على
منكم عشرون صابرون
يجيب دعوة الداع اذا دعان
وعلم ادم الاسماء
والهنهم لا علم لنا

سورة الانفال

لبس على الضعفاء ولا
وفاكهة كثيرة ولا مقطوعة
وواعدنا موسى ثلاثين ليلة

وان تابت قلوبهم فهم
يمددكم ربكم
ان تدعوهم لا يسمعوا
لهم قلوب لا يفقهون بها
وما وجدنا لاكثرهم
لباس لكم وانتم لباس لهن
وبنين شهود ومهدت له
قل اللهم مالك الملك
اعلموا انما الحياة الدنيا
وذللناها لهم فمنها ركوبهم
فيها انهار من ماء غير آسن
فقد استمسك بالعروة الوثقى
فاصلحوا بينهما فلا اثم عليه
اذا انتم بدين الى اجل
فخسفنا به وبداره الارض
سورة البقرة
وايتاء ذي القربى
سبحانك هذا بهتان عظيم

این همت بردی راست نیاید
نصرت او را نشاید ترا حذر به
این امید ذاهب بر نیاید
علم و ادب نیاموزد عیب تو مبر
درین وقت او را آرام باید
این زن کرده شوهر خود را
فرزند و مال و توانگری باشد
ایزد تعالی را مال و جاه و عزت
این بنده بمرگ و فرجه نشود
این سرور خزینه شود کشته شود
این خزینه شود و بسته بود
عجب این بنگر چه کار
اگر این حضرت صلح کنی
این دام بوقت باز نیاید
ازین بتا حذر کن که
این خبر است
این همت بردی راست
عجب این کار
اگر حضرت کند
این دام و داد شنید
این همت بردی راست
این سخن درست
این همت درست
ظفر تو ای همت خصم را
امید بگیر و جوی بر
از علم لدنی جواهر
این زن کردن نیک بود
بفرزند زنده و پاک شاد گردد
دلیل مملکت و پادشاهی بود
درخور حشمت این بنده فرود
این سرور بزرگی بود
این صنیع را اگر بخرد فرد
عجب این کار باشد عذر به
درین خدمت دست تو قوی باشد
این دوستی میان زن و مرد بود
دعا کن تا از علم برای
این خبر است دور است
این همت درست است
بیم کشتن ای همت است
این حب الوطن بر نیاید

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والعاقبة للمتقین والصلوة
والسلام علی محمد خاتم النبیین وعترته ائمة المسلمین
ولعنة الله علی الکافرین والجاحدین الی یوم الدین

چنین گوید نیازمند درگاه سبحانی وخود پسند کردار زشت نادانی
وهرزه گرد وادی هیچ مدانی ابن محمد کاظم عبد الله آشتیانی که چون
تعلیم اطفال ارباب دین را جهة عادت وتمرین بطاعت جناب
رب العالمین ومعرفة مسایل واجبهٔ دین مبین رساله مختصری
میفهمد که نزدیک بفهم وذهن ایشان تواند بود ضرور مینمود ونسخه
که افادهٔ این معنی نماید بلغت فارسی در این وقت موجود نبود بنابراین
این فقیر بی بضاعت ودنباله رو اهل طاعت با عدم استطاعت
وتهی دستی از سرمایه فضل وبراعت فقرهٔ چند درین باب برهم
بسته وکلمهٔ چند که در حالهٔ صبی که از استادان خود شنیده بود
یا در بعضی رسایل دیده بیکدیگر پیوسته ودر قید تحریر آورد تا صبیان

که بالغ وعاقل باشد خواه مرد یا زن وخواه از آزاد یا بنده او را مکلف
گویند یعنی بطاعت وعبادت حق تعالی تکلیفش می نمایند پس طفلی که هنوز بحد
بلوغ نرسیده وکسی که دیوانه باشد یا بیهوش شده باشد در آن حالت
آنها را مکلف نمیگویند واز دایرهٔ تکلیف بیرونند مسئله اگر پرسند که بر کدام
دینی گوئیم بر دین محمد مصطفی صلی الله علیه وآله که آنرا دین اسلام گویند وهیچ دینی
بغیر دین اسلام خدا را قبول نیست چنانکه قرآن مجید بآن ناطق است که
ان الدین عند الله الاسلام یعنی دین همان در نزد خدا دین اسلام است
پس مسئله اگر پرسند که اسلام چیست گوئیم گفتن کلمهٔ شهادت است بزبان
وباور داشتن آن بدل وجان مسئله اگر پرسند کلمهٔ شهادت کدام است
بگو این است که اشهد ان لا اله الا الله یعنی گواهی
میدهم بر اینکه نیست هیچ خداوندی که سزاوار پرستش باشد مگر ذات
پاک معبود بحق خدائی که مسبحم جمیع صفات کمالست واشهد
ان محمدا رسول الله یعنی دیگر بار شهادت میدهم
آنکه حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله پیغمبر وفرستادهٔ خداست برهمه
خلایق از جن وانس وغیرهما واشهد ان علیا ولی
الله یعنی شاهدم وگواهی میدهم بر اینکه حضرت مرتضی علی علیه السلام بنده
پسندیده ودوست خدا ووکیل کارخانهٔ او وصاحب حساب جمیع بندگان
اوست مسئله مهمه گرت پرسد کسی روزی ز ارکان مسلمانی بگو پنج است ای یار
واز ما را جمله از زانی شهادت گفتن از صدق ونماز پنج وقت از دل
زکات وروزه آنگهی حج بیت الله چو بتوانی مسئله اگر پرسند که چه مذهب
داری گوئیم مذهب امامیه واگر گویند چرا این مذهب را اختیار کردی
ودیگر مذهبها را واگذاشتی جواب گوئیم که این مذهب اهل بیت پیغمبر است
هر که آنرا اختیار کند بیقین ناجی ورستگار باشد یعنی از آتش

عنها غرق یعنی داستان خانواده من همچو داستان کشتی نوح است
در وقت طوفان آب که هر که دران کشتی نشست از هلاکت رست و نجات
یافت و هر که ازان تخلف جست غرق شد و بدوزخ شتافت همچنین
هر که با اهل بیت من باشد و بر طریقه و مذهب ایشان رود از عذاب خلاص
نجات یافته خود را ببهشت برین رساند و هر که از ایشان رو بگرداند
هالک و زیان کار شده بعذاب ابدی گرفتار ماند **حدیث دوم** هم
آنحضرت فرموده که ستفترق امتی علی ثلثة و سبعین
فرقة واحدة منها ناجیة و الباقیة هالکة
یعنی زود باشد باندک زمانی بعد از من که امت من بهفتاد و سه فرقه
مختلف شوند یکطایفه از آنها ناجی و رستگار باشند و دیگران هالک
و زیانکار و شک نیست که فرقه ناجیه آنها اند که بر مذهب خانواده
آنحضرت باشند چنانکه در حدیث اول ظاهر شد بنابراین آن جماعتی که
بمذهبهای اختراعی و رایهای باطل خود رفته اند همگی هالک باشند
و الحمد لله علی هدایته لنا **مسئله** اگر پرسند که اهل بیت پیغمبر کیانند
گوئیم آل عبا و سایر ائمه هدی علیهم الصلوة و السلام و آل عبا حضرت امیر المؤمنین
علی مرتضی است و جناب فاطمه زهرا که دختر پیغمبر و زوجه اوست و دو فرزند ارجمند
امام حسن و امام حسین و نه امام معصوم دیگر که از نسل امام حسین علیه السلام
اند بدین ترتیب امام زین العابدین پسر امام حسین و امام محمد باقر پسر امام
زین العابدین و امام جعفر صادق پسر امام محمد باقر و امام موسی کاظم پسر امام
جعفر صادق و امام رضا پسر امام موسی کاظم و امام محمد التقی پسر امام رضا و
امام علی النقی پسر امام محمد تقی و امام حسن عسکری پسر امام علی نقی و امام محمد مهدی
صاحب الزمان پسر امام حسن عسکری و او غایب است و ظهور مینماید پیش از
روز قیامت و عالم را از ظلم و شرک و نفاق پاک می سازد ان شاء الله

بثوبیه و سلبیه گویند و دران چهار مقصد است **مقصد اول**
در بیان اصول دین یعنی آنچه بنای دین اسلام بر آنست و آن پنجست اول
توحید دویم عدل سیوم نبوت چهارم امامت پنجم معاد **توحید**
آنست که بدانی و اعتقاد کنی که خدای تبارک و تعالی واحد است یعنی یگانه
و دو نیست و این بدلایل عقلی و نقلی ثابت شده و هیچ شکی و شبهه ندارد چنانکه خود
فرموده است قل هو الله احد یعنی بگو ای محمد که خدا یکی است و همچنین او را
مثل و مانند و شریک و همتا نیست چنانکه فرموده و لم یکن له کفوا احد
یعنی نیست خدا را همتائی و یگانه است در خدائی خود و همتائی ندارد و عقل نیز حکم میکند
که اگر پروردگار عالم دو تا یا زیاده میبودند و قوی بودند و هر یک برای خود کار میکردند
امور عالم فاسد میشد چنانکه اگر در خانه یا در شهری دو نفر کدخدا باشند که بر خلاف
همدیگر عمل نمایند خرابی زود ظاهر میشود و اگر چنانکه یکی از آنها قوی و دیگران ضعیف
باشند وجود قوی کافیست و احتیاجی بوجود ضعیف نیست پس منحصر میشود خدائی
بواحدی که دوئی را اصلا پیرامون سراپرده عظمت و کبریای او مجال تصرف
نبوده و نخواهد بود **عدل** آنست که بیقین بدانی و جزم کنی که خدای عز و جل
عادل است و ظالم نیست و بهیچوجه ظلم و ستم و جور و حیف و میل بر او روا نیست و
بهیچکس روا ندارد و هر حکم که بر بندگان میکند چه در دنیا و چه در آخرت همه محض
عدالت و عین حکمت و اصلا ظلم را دران مدخل نیست زیرا که ظلم عقلا قبیح است و قبیح
بر خدا روا نباشد و نیز خود فرموده است که لیس بظلام للعبید یعنی نیست
حق ظلم کننده بر بندگان با آنکه بندگان را از ظلم نهی کرده و بدان وعید فرموده
چگونه خود با تقدس و صفات بآن عمل مینماید و در قرآن کریم فرموده است که
ما الله یرید ظلما للعباد یعنی هرگز خدای تعالی نخواسته
اراده نکرده بر بندگان جور و بیداد و هیچگونه ظلمی نه کم و نه زیاد **نبوت**
آنست که باعتقاد جازم راسخ بدانی و نقش خاطر خود گردانی و اعتقاد کنی بر آنکه

اوصیای جانشینان برحق حضرت خیر البشر و یکان یکان بعد از یکدیگر جانشین
و نگاهبان دین طریق بین آن سرور بوده اند چنانکه بعد از جناب رسول بلافاصله
جناب امیر المؤمنین و امام المتقین علی بن ابی طالب وصی برحق و جانشین مطلق
آنحضرت و امام و مقتدای خلایق بود و بعد از و پسر بزرگترش امام حسن مجتبی ع
پس آن پسر دیگرش امام حسین سید الشهدا ع و بعد از امام حسین پسرش علی بن
الحسین که لقبش زین العابدین و سید الساجدین بوده است ع پس پسرش امام محمد باقر
پس پسرش امام جعفر صادق ع و بعد از و پسرش امام موسی کاظم پس پسرش علی بن موسی
الرضا و بعد از و پسرش امام محمد التقی که لقب دیگرش جواد است پس پسرش امام علی النقی
که یک لقبش هم هادی است و بعد از و پسرش امام حسن زکی که مشهور است بعسکری ع
پس خلفش حجة بن الحسن قایم آل محمد ص و خلیفة الرحمن و صاحب العصر و الزمان
امام محمد مهدی علیهم الصلوة و السلام و تمامی ایشان امان برحق و معصوم مطلقند
یعنی پاک و پاکیزه از گناهان و بدیها چه از اول عمر تا آخر هرگز هیچ گناهی
نه کبیره و نه صغیره از ایشان سر نزده و مانند جناب پیغمبر از همه نقایص
و معایب که لایق مرتبه امامت نباشد مبرا و جملگی برگزیدگان و گماشتگان
حق تعالی می باشند و هر یک بهترین و داناترین مردم روزگار و بر تمامی خلایق و
موجودات عالم از جن و انس و ملایک و غیرهم امام و پیشوا بوده اند و همه
خلق عالم انها را مطیع و فرمان بردار یکدیگر بعضی از اشرار و زنادقه و کفار و منا
فقان و لاازار که خداوند عالمیان از ان ملاعین بیزار است و باید دانست
که امامت ائمه معصومین بنص قول خدا و رسول ثابت است و مقبول و اطاعت
ایشان بحکم الهی واجب و محبت ایشان بر قاطبه مسلمین لازم است و پیروی
و فرمان برداری ایشان سبب نجات از درکات نیران و باعث دخول
در بهشت جاویدان و نعیم روضه رضوان میباشد بدون شک و شبهه
و همچنین باید دانست و یقین باید کرد که حضرت امام محمد مهدی امام این

مزدکار خود را بی زیاده و کم خواهد یافت و آنچه همه پیغمبران و اوصیای ایشان
از احوال روز قیامت خبر داده اند و قرآن و سایر کتب آسمانی بدان ناطقست
از پریدن نامه ها و شهادت دادن اعضا و صراط و میزان و سایر احوال
محشر و بهشت و دوزخ و کدام از عالم برزخ و شفاعت معصومان برای عاصیان
و نعیم بهشت جاویدان همگی حق و صدق است و هیچ شکی و ریبی در ان نیست زیرا که
خداوند عالم خلایق را آفریده بعبادت خود و اطاعت فرستادگان و
گماشتگان خود تکلیف فرموده پس بر او واجب بود که ثواب مطیعان
و جزای عاصیان بدیشان رساند تا تکلیف بعبث نکرده باشد
و چون دنیا سرای تکلیف و رنج و مشقتست و زود فانی می شود و ثواب
جناب صمدی راحت دایمی و نعیم ابدیست این دو امر مختلف در یک حال
و در یکجا با همدیگر جمع نتوانند شد پس چاره نباشد از انکه بعد از فنا
شدن مخلوقات انها را زنده کند و مزد کردار هر یک را از انچه
در دار دنیا کرده اند بانها رساند و این مطلب بدلایل عقلی و نقلی ثابت
و شبهه که ملحدان بی دینان در این باب می آورند باطل محض و محض کفر است
و از وسوسه شیطان لعین ناشی می شود که میخواهد دین مردم را تباه
و انها را مانند خود گمراه و در درگاه الهی روسیاه سازد و هیچ صورت ندارد
چنانکه بعضی از کفار بطریق انکار می گفتند که این استخوانهای پوسیده را
که میتواند دوباره زنده کند حق تعالی در رد قول آن ملعونان بحضرت
خیر البشر این آیه فرستاد که قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا
أَوَّلَ مَرَّةٍ یعنی ای پیغمبر در جواب انها بگو که زنده می سازد
انها را دوباره آنکسی که پدیدار آورد شان در اول بار که
عدم صرف بودند و هیچ مادهٔ نداشتند حال انکه افریدن
چیزهای با مادهٔ آسانتر است از همه چیز و ما ذلک علی الله بعزیز

وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي أَنْفُسِكُمْ فَاحْذَرُوهُ

حق تعالی قادر موجب نیست و موجب آنست که افعالش باراده و اختیار نبود چون
گرمی و سوزانیدن آتش و حرکت باد و آب و سکون خاک پس بیشک خدای عز
و جل قادر موجب نخواهد بود **دویم** آنکه **عالم** است یعنی داناست بهمه چیزها از
مکونات عالم علوی و سفلی چه خورد و چه بزرگ زیرا که افعال محکمه و متقنه یعنی
کارهای استوار که آثار و فواید بسیار دارد و همه از وصادر شده چون آفریدن
آسمانها و زمینها و ستارگان و غیر اینها و کسی که چنین کارها تواند کرد البته
عالم خواهد بود و بباید دانست که علم حق سبحانه و تعالی نسبت بجمیع معلومات
مساویست یعنی هیچ چیزی نیست که بر او ظاهر نباشد خواه پنهان و آشکار
و خواه گذشته و آینده چه از کارهای دنیا و چه آخرت زیرا که هر چه بوده است
و خواهد بود از او بوجود موجود شده و میشود و قرآن ازین معنی خبر میدهد

يَعْلَمُ مَا يَلِجُ فِي الْأَرْضِ وَمَا يَخْرُجُ مِنْهَا وَمَا يَنْزِلُ
مِنَ السَّمَاءِ وَمَا يَعْرُجُ فِيهَا

یعنی میداند خدای آنچه میرود
در زمین و آنچه بیرون آید از آن و آنچه پایین آید از آسمان و آنچه بالا
رود در آن و در حقیقت هر چه در عالم است از اینها بیرون نیست و باز فرمود

عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ

یعنی خداوند عالم دانای نهان و آشکارست و او بهر چیزی داناست
بت هم نهان داند و هم آنچه نهانتر باشد یعلم السر و اخفی صفت حضرت اوست
سیم آنکه **حی** است یعنی زنده است زیرا که قادر و عالم است و قدرت
و علم بدون حیات صورت نبندد و پس بالضروره زنده خواهد بود
چنانکه قرآن مجید بر این شاهد است که هُوَ الْحَيُّ الَّذِي
لَا يَمُوتُ یعنی اوست زنده که نمیمیرد هرگز و مرگ را بر او هیچ
راه نیست **چهارم** **مرید و کاره** است اما مرید یعنی خواهان
اعمال خیر است از طاعات و حسنات بدلیل آنکه در کلام

روا نیست که بر آن مترتب می باشد محض برای مصلحت بندگان
و صلاح و خیریت ایشانست و اگر نه از اعمال شایسته بندگان نفعی
و از کردار زشت ایشان ضرری بخداوند عالمیان لاحق نمیگردد چنانکه گفته اند
بت گر جمله کائنات کافر گردند ؛ بر دامن کبریاش ننشیند گرد **چهارم** **مدرک**
است یعنی دریابنده چیزهاست از دیدنیها و شنیدنیها و سایر
محسوسات اما نه بواسطه آلات و حواس یعنی چنانست نه بچشم و
شنوا است نه بگوش بلکه بعلم شامل خود ادراک همه محسوسات و معقولات
میفرماید و آنچه بفهم و وهم احدی از دانایان جن و انس و ملک در نیابد
باشد علم او بدان احاطه کرده زیرا که او حی است و هر زنده لامحاله
دریابنده است **ششم** **قدیم** ازلی و باقی ابدی است یعنی پیش از همه
چیزها بوده و بعد از همه اینها نیز خواهد بود و عدم را بر او هیچ راه نبوده
و نیست زیرا که او واجب الوجود است پس عدم که ضد وجود است اصلا
پیرامون بارگاه جلال او راه ندارد نه اولا و نه آخرا و در کلام معصومین
وارد شده که لَا أَوَّلَ لِأَوَّلِيَّتِهِ وَلَا آخِرَ لِآخِرِيَّتِهِ
بت اول او اول بی ابتداست ؛ و آخر او آخر بی انتهاست ؛
بود و نبود آنچه بلند است و پست ؛ باشد و این نیز نباشد که هست ؛
هفتم **متکلم** است یعنی سخنگو که حرف و سخن از او بوجود می آید چنانکه
قرآن از آن خبر داده که وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَىٰ تَكْلِيمًا
یعنی سخن گفت خدای با موسی سخن گفتنی و همچنین بباید دانست
که سخن گفتن حق تعالی نه بواسطه زبانست چنانکه در مخلوقات می باشد
بلکه بقدرت کامله خود ایجاد کلام در هر چه خواهد میکند چنانکه برای
حضرت موسی در هوا و درخت کوه طور ایجاد سخن کرد چنانکه موسی
سخن می شنید و کسی را نمی دید **هشتم** **صادق** است یعنی راست گو

بچیزی باشد و واجب الوجود نخواهد بود **دویم** آنکه خدای عز جلاله جسم نیست
و عرض نیست زیرا که جسم آنچیزیست که قابل ابعاد ثلاث باشد
یعنی طول و عرض و عمق داشته باشد و قسمت پذیرد و جوهر اگرچه قابل
قسمت نیست اما حلول محلی دارد و عرض چیزیست که قایم بجسمی باشد
چون رنگ و چیزهای رنگین یا طعم در مطعومات و غیر ذلک و هر یک
ازین سه تا محتاجند بمکان و باری تعالی شانه چنانکه معلوم شد
از مکان بریست و همچنین باید دانست که خدای تعالی با چیزی
متحد نیست و اتحاد آنست که دو چیز یکی شوند بدون زیاده
و کم و این باطلست و حلول او در چیزی نیز روا نیست چنانکه بعضی
بآن قایلند و آن نیز باطل است **سیم** آنکه حق تعالی محل حوادث
نیست زیرا که اگر حوادث را بر او راهی میبود البته او را متغیر میساخت
و از اینجا لازم می آمد که حادث باشد و ظاهرست که حادث
واجب الوجود نخواهد بود **و دیگر** باید دانست که لذت و الم بر خدا
روا نبود لذت چیزی را گویند که موافق مزاج باشد و الم مخالف
آن و مزاج تابع جسمست و ثابت شد که خدا جسم نیست **چهارم**
آنکه خدای تعالی مرئی نیست یعنی او را نتوان دید هلاله در بیداری
و نه در خواب و نه در دنیا و نه در عقبی زیرا که هر چه دیده میشود در
مکانی و جهتی خواهد بود پس جسم باشد یا عرض و معلوم شد که خدای عالم
از آنها منزه است و خود در قرآن حمید فرموده که لن ترانی
یعنی هرگز نخواهی دید مرا **پنجم** آنکه حق سبحانه و تعالی را شریک نیست
و یکتای بیهمتاست زیرا که اگر شریک میداشت یعنی دو واجب الوجود
میبودند اگر هر دو در کارها اتفاق می ورزیدند و از هر دو یک کار
بر می آمد وجود یکی از آنها کافی بود و بدیگری احتیاج نبود و اگر کار

فصل چهارم در احوال و کرسی و دریای خشکی و کارهای دیگر در عالم

غنی است یعنی بی نیاز است بغنای تام از هیچ چیز و همه بدو محتاج بغیر خود نیست نه در ذات
و نه در صفات بلکه چون واجب الوجود است لازم آید که ما سوی او همه محتاج باشند
و اول شانه از همه بی نیاز چنانکه در قرآن مبین وارد است که **الله الغنی**
و انتم الفقراء یعنی خداست آن توانگری که از همه بی نیاز است
و شما ای مخلوقات محتاجان چند که همگی را باو حاجت و نیاز است
بیت احد است و شمار از و منفک ٭ صمد است و نیاز از و معزول
مقصد چهارم در اثبات واجب الوجود یعنی ذات اقدس باری
تعالی بدانکه وجود بمعنی هستی است و عدم نیستی ٭ و واجب الوجود کسی را
گویند که وجود او واجب باشد در نظم عالم و وجود وی از ذات وی بود نه
از غیر و برای وجود خود محتاج بغیر خود نباشد و مسبوق بعدم نیز نبود
یعنی از نیست هست نشده باشد ٭ و ممکن الوجود آنست که برای وجود خود
محتاج بغیر باشد ٭ و ممتنع الوجود آنست که در عدم خود محتاج بغیر نباشد
و عدمش در نظم عالم ضروری بود یعنی وجودش هیچ کاری نیاید بلکه نبودنش
لازم باشد ٭ چون اینها را دانستی پس بدانکه حق تعالی که آفریننده همه چیزهاست
حتی وجود و عدم و همه بدو محتاجند و او در هیچ باب بهیچ چیز احتیاجی ندارد
واجب الوجود است بآنمعنی که دانستی و ما سوی الله یعنی آنچه غیر خدای
تعالی است از عالم و عالمیان همه ممکن الوجودند و مثل و مانند و شبه و نظیر
او سبحانه و تعالی ممتنع الوجود است بهمان معنی که مذکور شد **مسئله**
اگر پرسند که بچه دانستی که خدای تعالی موجود است گوییم از آنجا که هر مصنوعی یعنی
هر ساخته شده را صانعی و سازنده در کار است و هیچ چیز بی مؤثر و صانع
صورت نه بندد پس عالم یعنی آسمان و زمین و آنچه در آنهاست چه مرکب
و چه بسیط از آفتاب و ماه و ستارگان و ابر و باد و باران و گیاهها
و درختان و جانوران خاکی و آبی و آمد شد روز و شب و تفاوت

وخدای تعالی اگر واجب نباشد یکی از آن دو خواهد بود اگر ممکن باشد احتیاج بمؤثری
خواهد داشت و ممکن خدائی را نشاید بممتنع چه رسد پس لازم آمد که
واجب الوجود بی شک و شبهه **مسئله** اگر گویند که چه دانستی که واجب تعالی
موجود است گوئیم چون در دایرهٔ موجودات نظر کردیم بالبدیهه دانستیم
که هر موجودی جز واجب احتیاج بمؤثری خواهد داشت و آن مؤثر
اگر محتاج بمؤثر دیگر نیست مطلب حاصل یعنی او خود واجب الوجود است
و اگر احتیاج بمؤثر دیگر دارد پس اگر بهمان مؤثر اول دارد دور لازم
آید و اگر بمؤثری دیگر دارد و همچنین میرود تا آخر به تسلسل گرایم و این
هر دو باطل است از روی عقل و نقل و از اینجا لازم آید که فرض کنیم
بیقین درست بدانیم که خدای تبارک و تعالی است واجب الوجود
و در حقیقت موجود هم او خواهد بود و بس وحده لا اله الا هو

باب دویم

در بیان فروع دین و آن نیز پنج است
اول نماز گذاردن دویم روزه داشتن سیم زکات مال
دادن چهارم حج خانهٔ خدا بشرط استطاعت بجا آوردن پنجم
در راه خدا با دشمنان دین جهاد کردن و این باب متضمن مطلبی
چند فصل است **مطلب** در ذکر فوایدی چند که آدمی را دانستن آنها
ضرورت است **فایده اول** بدانکه افعالی که از مکلفین صادر میشود
منقسم بپنج قسم است که هر قسمی را حکمی است و آنرا احکام خمسه میگویند
اول آنکه بر فعلش ثواب و بر ترکش عقاب مقرر شده آن را
واجب و لازم و فرض خوانند دویم آنکه بر ترکش ثواب و بر فعلش عقاب
لازم آید بعکس اول و آنرا حرام و محظور گویند سیم آنکه اگرچه بر
ترکش عقابی نباشد اما فعلش خالی از ثواب نخواهد بود و آنرا سنت
و مندوب و مستحب نامند چهارم چند مندوب است که بر فعلش

مطهر شکر از تو کسی سؤال کند ۞ بشنو بکل تقسیم یکی جواب بده ۞

سگ و خوک و کافر و این هر سه نجس العین اند یعنی همه چیز آنها نجس است
حتی عرق موی آنها در حالت زندگی و استخوانشان بعد از مردن بشستن
پاک نمی شوند و هم میتة یعنی مردار از هر حیوان که باشد خواه حرام گوشت
یا حلال گوشت یا نجس العین **بیت** نجاست ده بود بول و منی و غایط و
خون دان ۞ فقاع و خمر و خوک و سگ و کرم دارد و کافر خوان **فصل** و هر یک
ازین نجاسات ده گانه بنوعی از انواع که در شرع انور مقرر است
پاک می شوند و آنها را و آنهارا مطهرات گویند **و مطهرات** چند
اند بمضمون این **بیت** آب و خاک و آتش ۞ اسلام استحاله آفتاب ۞
انتقال آنکه زوال عین و نقض و انقلاب ۞ **اما آب مطهرات** بغسل یعنی پاک
کننده است بشستن چنانکه هر چیزی که نجس شده باشد یکی از نجاسات ده گانه
و آنرا درین حال متنجس گویند چون با آب پاک بشویند پاک میشود **بدانکه**
فرقست میانهٔ نجس و متنجس پس چیزی که در اصل نجس باشد بشستن
پاک نخواهد شد **و خاک** مطهر است بمس یعنی چیزهای نجس شده را که
بر آن بمالند بعد از برطرف شدن عین نجاست پاک می شود مثل کف پا
یا کفش یا تهٔ عصا و این در مثل کف پا یا تهٔ کفش یا تهٔ عصاست نه در سایر
ملبوسات و چیزهائی که با آب باید شست **اما آتش** مطهر است بحرق یعنی
سوزاندن که هر چیز نجس را پاک میکند بسوزاندن اگرچه در اصل
نجس باشد هم چه همینکه سوخت و خاکستر شد پاک است **اما آفتاب**
زمینی را که بول و مانند آن نجس شده باشد چون بتابد بر آن
و بحرارت آفتاب خشک شود پاک میشود و همچنین چیزی را
که از جائی بجائی نتوان برد مانند فرش مسجد از بوریا و سنگ و
غیره همینکه تری آنها در آفتاب خشکید پاک است بشرط آنکه از
نجاست چیزی باقی نمانده باشد **و اسلام** چنانست که کافر بعد از

فایده سیم در شناختن آبهاست بدانکه آب یا مطلق است
یا غیر آن و آب مطلق آنست که آنرا آب گویند بدون نسبت چیزی بآن
مثل آب غوره یا آب سیب و آب مطلق هم دو قسمست آب روان
و آب ایستاده اما آب روان اگر قوی و بسیار باشد هم پاک است
و هم پاک کننده اما اگر ضعیف باشد بملاقات نجاسات نجس می شود
و آب باران هم در وقتیکه می بارد حکم آب روان دارد و اما
آب ایستاده هرگاه در مکانی پاک باشد و در حالت جریان بآنجا جمع
شده باشد مثل حوضها و برکه ها پس اگر آن آب بقدر یک کر یا زیاده
باشد آن هم پاک و پاک کننده است و بملاقات نجاسات نجس نمیشود
و کمیت کر بعد ازین معلوم خواهد شد و آن بحسب مساحت مساوی
چهل و دو وجب و هفت ثمن وجب است که از چهل و سه وجب قلیلی
کمتر است و این مقدار در حوضی که هر یک از طول و عرض و عمقش
سه وجب و نیم بوده باشد حاصلست پس اگر چنین حوضی از
آب جاری پر شود آبش پاک است و پاک کننده و بملاقات
نجاست کم نجس نمیشود و اما اگر نجاست تجدی باشد که تغییر بدهد
یکی از اوصاف ثلاثه اش را یعنی رنگش یا طعمش یا بویش بسبب
نجاست متغیر شود آنوقت نجس می شود و استعمالش جایز نیست
و همچنین است حکم آب جاری وقتی که نجاست بر یکی ازین سه وصفش
غلبه کند و تغییر دهد و آب باران نیز چنین است اما آب غیر مطلق
یا مضاف است یا ممزوج مضاف آنست که بچیزی نسبتش دهند
چنانکه گویند آب سیب یا آب لیمو یا آب انار یا گلاب و ممزوج
آنست که بچیز دیگر آمیخته باشد مثل شربت قند یا چیزهای دیگر
و مجموع اینها بملاقات اندک نجاستی نجس می شوند هر چند

سمت قبله هر کشوری بخوبی است اما اهل عراق چنان می دانستند که مشرق
آفتاب بطرف چپ و مغربش بطرف راست و قطب شمالی در پس پشت
باشد بنابراین در اکثر بلاد عراق ستاره جدی را که نزدیک کواکب
بنات النعش است در پشت دوش راست میگیرند و محرابها را بآن
راست میکنند لاجرم مصلی را لازم است که سمت قبله را دانسته در
وقت نماز روی خود را بآن دارد تا نمازش بر طریقه اهل اسلام باشد
و الا نمازش درست نباشد مبحث دوم در مکان نماز است بدانکه
جایز نیست نماز کردن مگر در مکانی که تصرف در آن مباح باشد مثل
مسجد یا مکانی که ملکی آن شخص باشد یا بنحوی دیگر تصرفش در آن
روا باشد مانند اجاره یا وقف یا غیر آن مثل آنکه صاحبش اذن
صریح دهد که در آن نماز کن یا اذن فحوی که در آنخانه مهمان باشد
یا در خانه خویشان و دوستان که داند بنماز کردن در آنجا راضیند
یا مانند صحرای خالی از زراعت که بهیچ وجه ضرری بصاحبش نمیرسد
و بدانکه در بعضی امکنه نماز کردن مکروه است مثل گرمخانه حمام و کلخن
و آتشخانها و کلیساها و نمازخانهای جهودان و خانه کبران و در مکان
قبرستان و اینکه قبری را پیش رو قرار دهند هر چند میان قبر و نماز
نباشد و در خانه که شراب یا مست کننده دیگر یا ظرفی که بول
در آن میکنند یا تصویری یا سگی یا مجوسی در آن باشد و در بیت
الخلاء و در میان رودخانها که محل آمدن سیل باشد و در میان آب
و گل و شوره زار و برف و سوراخ مورچه و همچنین مکروه است نماز
کردن روبروی آدمی و شمشیر و سایر اسلحه برهنه و مصحف کشاده
و سایه شخص و دیواری که از خلا رطوبت ترشح کند و همچنین مکروه است
هرگاه زنی و مردی در یک مکان برابر یکدیگر بایستند بنماز بلکه

اما احتیاج به نیت ندارد و طریقش آن است که اگر بدن نجاستی آلوده باشد
اولا آنقدر آب بر ریزد و دست بمالد که عین نجاست رفع شود و یکدفعه دیگر
آب بر آن ریزد که بهر جا که اول تر شده بود آب برسد و از آن جای که
آنوقت پاک میشود و در شستن جامه نیز اول با آب پاک ازاله عین
نجاست کرده بفشارد تا آن آب بالتمام بچکد و هیچ آب در آن نماند
پس یکبار دیگر آب بر آن ریزد چنانکه همه جای آن که تر شده آب برسد
و جاری شود یا آنکه جامه را در آب جاری یا حوض فرو برد بنحوی که این
آب همه جای آنچه تر شده و شسته بود برسد و در ینحال بسم الله گفته
باز بفشارد که پاک است خلاصه آنکه هیچ چیز آلوده بیک دفعه شستن
پاک نمیشود هر چند آب بسیار بر آن بریزد اقلا دو بار باید شست
تا پاک شود و هر چه بیشتر باشد بهتر **و از جمله مقدمات نماز تخلیه است**
یعنی به بیت الخلا رفتن یا آب تاختن و خود را از کثافات طبیعی
خالی ساختن و آداب آن مذکور میشود چون وقت نماز نزدیک
شد اگر تقاضای بول یا غایط یا باد شود نشاید آنها را نگاه
داشتن چه در احادیث آمده که اگر کسی احتباس ابخشش نماید
یعنی بول و غایط را از خود رفع نکند و نگاه دارد چنان باشد که گویا
در دامن خود داشته و نمازش درست نیست پس باید خود را از
تشویش و زحمت آنها فارغ سازد تا در حال نماز تشویش خاطر
ندهد **چون اراده تخلیه کند** جائی اختیار نماید که شخص او نماید
و کسی او را نبیند و زمین سخت نباشد که بول یا آب استنجا
بر او تر شح کند و نباید نشستن در سایه هائی که مردم در آن می نشینند
یا از آن میگذرند یا جائی که قافله ها فرود می آیند و در کنار نهرها یا
رود خانها که مردم از آنجا آب برمیدارند و در مسجدها و خانها

و در خلا نشستن را طول ندهد که مورث بواسیر است و در آنوقت
حرف نزند که باعث کند دهن میشود دیگر یکی از سه چیز یاد عاد آیه الکرسی
یا حکایه اذان که هر چه مؤذن گوید او نیز بگوید یا سخنی ضروری
که اگر نگوید خوف ضرری جانی یا مالی داشته باشد و سنت است
دعا خواندن در حال نشستن حال و اطلاق و استنجا چون فارغ شد
و خواهد استنجا کند اولا استبرا واجب شناسد یعنی مخرج بول را
از باقی مانده تنی بول که در آن است پاک کند باین طریق که تنحنح کند
و سه بار بانگشت میانین از بیخ مخرج و بانگشت بزرگ از
بالای زهار بمالد تا حشفه و آنرا بفشارد و بتکاند تا قطرات
بول هر چه آن باشد بریزد پس با آب پاک خالص خود را بشوید
اول مخرج بول را دو بار آب ریخته بشوید که بیکدفعه آب ریختن پاک
نمیشود اگر چه آب بسیار بریزد بعد از آن مخرج غایط را بسنگ
یا کلوخ پاکی مالیده آب بریزد و بانگشت سبابه که در پهلوی انگشت
کوچکست بمالد تا وقتی که آلودگیها پاک شود و زیری موضع را نیک
احساس نماید **و بعد از فارغ شدن** زود بیرون آید و در وقت بیرون
آمدن پای راست را پیش نهاده بسم الله بگوید و بیرون آید
واجب دویم در طهارت از حدث و آن حالتی است باطنی
که مانع است از دخول در نماز یعنی تا رفع حدث نکنی نماز نتوانی
کردن و این طهارت اسمست برای وضو و غسل و تیمم و صورت هر یک
بیان خواهد شد **بیان موجبات طهارت** آنچه طهارت را واجب
میگرداند یعنی باعث آن می شود اگر حاصل نبوده و اگر طهارة حاصل شد
آنرا می شکند و در هر وقت آنرا ناقض میگویند یعنی شکننده
و آن چند چیز است و بر دو قسم **هشتم از موجبات وضو** و آن آمدن بول

ارتماسی آنست که یکبار تمام سر و بدن خود را بآب فرو برد چه در حمام باشد
و چه در غیر آن اولا بدن را از آلودگی پاک میکند و دست و دهن و بینی را
میشوید و سر انهای گوش را هم تر میکند پس نیت آن غسلی که در نظر دارد
می کند مثلا در غسل جنابت میگوید بفارسی که غسل میکنم بجهت رفع حدث
جنابت و مباح بودن نماز واجب قربة الی الله و بعربی چنین میگوید که

اغتسل لرفع حدث الجنابة ولاستباحة الصلوة الواجبة قربة الی الله

و نیت را در دل بگذراند بهتر است
که بر زبان و بعد از نیت بی فاصله خود را با آب اندازد بنحویکه تمامت اعضای
او در زیر آب باشد و آب بهمه اجزای سر و بدن او برسد پس بیرون آید
و اگر انگشت بسوراخ گوش و گنجهای چشم و میان انگشتان و سوراخ بینی
بمالد تا آب بهمه جا رسد بهتر خواهد بود و مبالغه در رسانیدن آب بهمه
اجزای بدن و پیچ موها بکند و غسل ترتیبی چنانست که اول آبی پاک
بقدر کفاف حاضر کند و پیش از غسل رفع آلودگی از بدن نموده بدن را
پاکیزه سازد پس نیت کرده یکظرف آب بر سر خود ریزد و بآن تمام
سر و گردن خود را بشوید و انگشت بسوراخ گوشها و گنج چشمها و سوراخ
بینی بمالد و پیچ موها را آب برساند پس یک ظرف آب هم بر دوش
راست ریزد و بآن نصف بدن را از جانب راست بشوید از سر دوش
تا انگشتهای پا و دست همه جا بمالد و آب بآن برساند و زیر بغل
و میان انگشتها و پیچولهای ران و زیر زانوها را خوب دست بمالد
که آب بهمه پیچ موها برسد و جائی باقی نماند پس ظرف چپ بدن را بدستور
جانب راست یک ظرف دیگر بشوید و ناف و عورتین را یکبار از جانب
راست بشوید و بار دیگر از جانب چپ و از اول غسل تا فارغ شدن

انگشت بزرگ و میانین از عرض بشوید و دست خوب بمالد که آب بپیچ
موها برسد پس یک کف دیگر آب برداشته بر مرفق دست راست ریزد
و دست راست را از مرفق تا سر انگشتان بشوید و میان انگشتها را دست
بمالد و پیچ ناخنها را آب برساند پس دست چپ را هم بدستور راست
بشوید بعد از آن بهمان تری آب وضو که در دستش هست پیش سر را
از رستنگاه موی سر بقدر سه انگشت مسح کند با دست راست پس پشت
پا پها را بکف دستها مسح کند از سر انگشتان پای تا آن بلندیها
که بر پشت پای میباشد این بود افعال وضو و در وضو نیز از اول
تا آخر میباید در حکم نیت باشد چنانکه در غسل مذکور شد و تیمم
بدل از غسل و وضو می باید ساخت یعنی وقتی که آب نتوان یافت
یا عذری دیگر بهم رسد که مانع از سلوک حتی وضو و غسل باشد یکجای
هر یک از وضو و غسل تیمم باید کرد بخاک پاک خالص و دستورش چنانست
که کف دستها را بر خاک میگذارد بنحوی که تکیه بر آنها داشته باشد
و انگشتها را از هم وا کرده نیت میکند که تیمم میکنم بدل از وضو برای مباح
بودن نماز واجب قربة الی الله و کف دستها را بر خاک زند و برداشته
پیشانی را با آن مسح نماید پس یکبار دیگر کف دستها را بر خاک زده پشت
دستها را با آن مسح کند از بند دست تا سر انگشتان و بعضی از علما فرموده
اند که تیمم بدل از وضو یکضربی است و بدل از غسل دو ضربی و اظهر آنست
که فرقی ندارند **فصل در نماز** بدانکه نماز افضل عبادات بدنی
و قبول شدن آن شرط مقبولی سایر طاعاتست و آن بر دو قسمت
واجب و سنت **و نمازهای واجبی** هفت اند اول نماز یومیه دویم
نماز جمعه سیم نماز عیدین چهارم نماز آیات پنجم نماز طواف
ششم نماز میت هفتم نمازی که بنذر یا عهد یا یمین یا استیجار

بهفده رکعت حساب و قبول میشود **و بدانکه** ازین نمازهای پنجگانه شش رکعت
آن جهریست یعنی قراءت حمد و سوره در آنها بلند خوانده میشود و آن رکعتها
تمامی نماز صبح و دو رکعت اول مغرب و دو رکعت اول نماز عشاست و حد جهر آنست
که بشنود آنرا کسی که نزدیک باشد و گوشش علتی نداشته باشد و بقول اصح
معیار جهر آنست که جوهر آواز ظاهر شود و سایر رکعات یازده گانه که
یک رکعت آخر نماز مغرب و دو رکعت آخر نماز عشا و تمامی هشت رکعت نماز ظهر
و عصر است همگی اخفاتی میباشند یعنی قراءت حمد و سوره را در آنها باید آهسته خواند
بقدری که خود بشنود و جوهر آواز ظاهر نشود و حکم جهر مخصوص مردانست
اما زنان همه نمازها را بطریق اخفات بجا می آورند خصوصا وقتی که
آواز شانرا نامحرمی تواند شنید **و اما نماز جمعه** که واجبست بشرایطش
دو رکعتست که در اول ظهر روز جمعه گذارده میشود بجماعت با امامی عادل
و در آن دو قنوت باید خواند یکی در رکعت اول پیش از رکوع و دیگر در رکعت
دویم بعد از رکوع و در هر یک بعد از کلمات فرج دعای مخصوصی خوانده میشود
نماز عیدین یعنی نمازی که در روز عید فطر و عید اضحی گذارند بشرایط
واجب میشود و آن نیز دو رکعتست در رکعت اول بعد از حمد سوره
تسبیح اسم بخواند و بعد از آن پنج قنوت بخواند بدعای ماثور و پیش از هر قنوت
تکبیری بگوید و بعد از قنوت پنجم نیز تکبیر گفته برکوع و سجود رود و در رکعت دوم
بعد از حمد سوره والشمس خوانده چهار قنوت بخواند بطریقی که در رکعت اول گذارده شد
و بعد از قنوتها تکبیر گفته برکوع و سجود رفته تشهد و سلام بگوید و نماز را تمام
کند **نماز آیات** یعنی نمازی که در وقت ظهور علامتهای آسمانی در مدینه باید بجا
آورد و آن علامتها گرفتن ماه است که خسوف گویند و گرفتن آفتاب که کسوف خوانند
و زمین لرزه که زلزله اش نامند و بادهای عظیم و ظلمتهای شدید و دیگر چیزهائی
که هولناک باشد و باعث خوف اکثر مردم شود و این نماز واجب است

مساوی باشند **نماز طواف** دو رکعتست که در مسجد الحرام بعد از
طواف خانه کعبه در پس مقام ابراهیم ع میگذارند و از جمله
افعال حج است **نماز میت** که بر میت آدمی بعد از تغسیل
و تکفین پیش از دفن می گذارند و آن فرض است علی الکفایه
یعنی چون گروهی بجا آورند از سایر مردم مجزیست و از آنها ساقط
میشود و درین نماز قراءت و رکوع و سجودی در کار نیست بلکه
چهار قول و چهار تکبیر و در حقیقت دعائی است بجهة میت و کیفیتش
چنانست که بعد از نیت تکبیرة الاحرام میگوید و شهادتین
میخواند بطریق ماثور بعد از آن تکبیری میگوید پس صلوات بر پیغمبر و آل او
صلوات الله علیهم بنهج ماثور می فرستد و باز تکبیری میگوید
و بعد از آن دعائی که جهة مؤمنین و مؤمنات ماثور شده میخواند
و تکبیر میگوید پس دعا بجهة میت حاضر بنحو ماثور میخواند پس تکبیر چهارم
نماز را تمام میکند **و نمازهائی** که بعهد یا نذر یا یمین واجب میشود
بنوعی است که اینکس یکی از این امور بر خود لازم می سازد
بهر نیت که کرده بعمل می آورد مثلا اگر دو رکعت نذر کرده یا بیشتر هر چه
باشد همان را باید بجا آورد مثلا نذر کرده که اگر از مرض شفا یابد در روز جمعه
دو رکعت نماز بگذارد بعد از آنکه شفا حاصل شد همان دو رکعت را در
وقتش بجا می آورد **و همچنین نمازی** که باستیجار لازم میشود
از جانب میتی که خواهند بهر قدر که قرار دهند و چون طریق گذاردن
نماز یومیه و بیان اذکار آن در نسخه ترجمة الصلوة اخوند مرحوم
ملا محمد محسن فیض فیض ورود یافته همان نسخه را بعینها اینجا نقل می
نماید تا از برکت نفوس اکابر خالی نباشد و الحمد لله اولا و آخرا

بهفده رکعت حساب و قبول میشود **و بدانکه** ازین نمازهای پنجگانه شش رکعت
آن جهریست یعنی قراءت حمد و سوره در آنها بلند خوانده میشود و آن رکعتها
تمامی نماز صبح و دو رکعت اول مغرب و دو رکعت اول نماز عشاست و حد جهر آنست
که بشنود آنرا کسی که نزدیک باشد و گوشش علتی نداشته باشد و بقول اصح
معیار جهر آنست که جوهر آواز ظاهر شود و سایر رکعات یازده گانه که
یک رکعت آخر نماز مغرب و دو رکعت آخر نماز عشا و تمامی هشت رکعت نماز ظهر
و عصر است همگی اخفاتی میباشند یعنی قراءت حمد و سوره را در آنها باید آهسته خواند
بقدری که خود بشنود و جوهر آواز ظاهر نشود و حکم جهر مخصوص مردانست
اما زنان همه نمازها را بطریق اخفات بجا می آورند خصوصا وقتی که
آواز شانرا نامحرمی تواند شنید **و اما نماز جمعه** که واجبست بشرایطش
دو رکعتست که در اول ظهر روز جمعه گذارده میشود بجماعت با امامی عادل
و در آن دو قنوت باید خواند یکی در رکعت اول پیش از رکوع و دیگر در رکعت
دویم بعد از رکوع و در هر یک بعد از کلمات فرج دعای مخصوصی خوانده میشود
نماز عیدین یعنی نمازی که در روز عید فطر و عید اضحی گذارند بشرایط
واجب میشود و آن نیز دو رکعتست در رکعت اول بعد از حمد سوره
تسبیح اسم بخواند و بعد از آن پنج قنوت بخواند بدعای ماثور و پیش از هر قنوت
تکبیری بگوید و بعد از قنوت پنجم نیز تکبیر گفته برکوع و سجود رود و در رکعت دوم
بعد از حمد سوره والشمس خوانده چهار قنوت بخواند بطریقی که در رکعت اول گذارده شد
و بعد از قنوتها تکبیر گفته برکوع و سجود رفته تشهد و سلام بگوید و نماز را تمام
کند **نماز آیات** یعنی نمازی که در وقت ظهور علامتهای آسمانی در مدینه باید بجا
آورد و آن علامتها گرفتن ماه است که خسوف گویند و گرفتن آفتاب که کسوف خوانند
و زمین لرزه که زلزله اش نامند و بادهای عظیم و ظلمتهای شدید و دیگر چیزهائی
که هولناک باشد و باعث خوف اکثر مردم شود و این نماز واجب است

مساوی باشند **نماز طواف** دو رکعتست که در مسجد الحرام بعد از
طواف خانه کعبه در پس مقام ابراهیم ع میگذارند و از جمله
افعال حج است **نماز میت** که بر میت آدمی بعد از تغسیل
و تکفین پیش از دفن می گذارند و آن فرض است علی الکفایه
یعنی چون گروهی بجا آورند از سایر مردم مجزیست و از آنها ساقط
میشود و درین نماز قراءت و رکوع و سجودی در کار نیست بلکه
چهار قول و چهار تکبیر و در حقیقت دعائی است بجهة میت و کیفیتش
چنانست که بعد از نیت تکبیرة الاحرام میگوید و شهادتین
میخواند بطریق ماثور بعد از آن تکبیری میگوید پس صلوات بر پیغمبر و آل او
صلوات الله علیهم بنهج ماثور می فرستد و باز تکبیری میگوید
و بعد از آن دعائی که جهة مؤمنین و مؤمنات ماثور شده میخواند
و تکبیر میگوید پس دعا بجهة میت حاضر بنحو ماثور میخواند پس تکبیر چهارم
نماز را تمام میکند **و نمازهائی** که بعهد یا نذر یا یمین واجب میشود
بنوعی است که اینکس یکی از این امور بر خود لازم می سازد
بهر نیت که کرده بعمل می آورد مثلا اگر دو رکعت نذر کرده یا بیشتر هر چه
باشد همان را باید بجا آورد مثلا نذر کرده که اگر از مرض شفا یابد در روز جمعه
دو رکعت نماز بگذارد بعد از آنکه شفا حاصل شد همان دو رکعت را در
وقتش بجا می آورد **و همچنین نمازی** که باستیجار لازم میشود
از جانب میتی که خواهند بهر قدر که قرار دهند و چون طریق گذاردن
نماز یومیه و بیان اذکار آن در نسخه ترجمة الصلوة اخوند مرحوم
ملا محمد محسن فیض فیض ورود یافته همان نسخه را بعینها اینجا نقل می
نماید تا از برکت نفوس اکابر خالی نباشد و الحمد لله اولا و آخرا

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله علی نواله والصلوة والسلام علی رسوله وآله

پس میگوید خادم ساطین مذهب جعفری از مذاهب شرع محمدی محمد جعفر استرابادی
که این رساله است در بیان اصول دین بر وفق اصول مذهب جعفری که بعثت بدبت انام
بسوی عقاید اسلام جهت آنکه مرجب حصول آخرت معاد و از برای عباد گردد بدانکه
اصول دین پنج است اول توحید است که کمال واجب الوجود بالذات است در افعال او
دوم عدلست که کمال واجب الوجود بالذات است در افعال او سوم نبوت که ریاست
الهیه است باصاله از برای بشر معصوم اعلم بر مکلفین در امر دنیا و دین چهارم امامت که
ریاست الهیه است عامه بر درجه نیابت خاصه از برای بشر معصوم منصوص
اعلم بعد از رسول اکرم از جانب خدا خاتم النبیین بر جمیع مکلفین در امر دنیا و دین پنجم
معاد است که زمان جزای عبادات و عود ارواح و حشر اجسادست توحید بحسب معنی لغوی
عبارت از نسبت دادن مکلف واجب الوجود بالذات را بسوی یگانگی از هر جهت چون یگانگی در
نفی تعدد در اجزای خارجیات از نسبت و یگانگی در ذات و صفات و نسبت نفی تعدد در اینهاست و یگانگی
در اجزای عقلیه بغیر جنس که مایه الاشتراک است و فصل که مایه الامتیاز است در ذات او نسبت و یگانگی
در اجزای خارجیه بغیر ماده و صورت نه از ذات و یگانگی در اجزای عنصریه بغیر سر و کمر
و دست و پا و نه اینها ندارد پس مراد از یگانگی آنست که شبیه ندارد و تعدد و تکثر در ذات او نیست
و جز عقلی و عنصری ندارد و معلوم است که وجود اجزاء ماهیات یا آنکه یک نوع از جنس است
بحسب معنی تصریح آنکه مکلف در اول اعتقاد بکند و زبان اقرار کند که خدا واجب الوجود
بالذات است که جامع جمیع صفات کمال و جمال است و منزه از جمیع صفات نقص و ممکن است
صفات ذاتیه او عین ذات او است و جدا نیست و نیز یک و همتا است پس با یزدان عالم را
بپنج صفت بشناخت اول آنکه خدای تعالی خالق عالم و صانع ممکنات است دوم آنکه
واجب الوجود بالذات است سوم آنکه جامع صفات کمال و جمال است چهارم آنکه منزه از جمیع
صفات نقص و ممکن است پنجم آنکه صفات ذاتیه او عین ذات او است پس با یزدان

عقیده جایز است چون خالق بودن و رازق بودن و حکیم بودن و رحیم بودن و دانستن و نهادن اینها و این
صفات ثابت است از برای ذات خداوند عالم و ذات خداوند عالم صاحب این صفات است نه ثابت
صفات باین طریق که نفس علم باشد و کار علم را بکند یا آنکه بیرون از ذات باشد و کار قدرت بکند
چنانکه بعضی اعتقاد کرده اند و این اعتقاد که خداوند عالم صاحب صفات کمال و جمال است نه ثابت
صفات و این از جمله اصول مذهب است یا کمال مذهب است و منکر این نقص مذهب است
یا خارج المذهب است که مانع وجوب الوجود باشد است که صاحب جمیع صفات
کمال و جمال است و منزه از جمیع صفات نقص است صاحب جلالت چیزی مرکب بودن
و مرکب بودن و تنها اینها این اعتقاد از جمله اصول مذهب است و منکر این اعتقاد از مذهب
جعفری بیرون می باشد چون مجسمه و حلولیه و تناسخیه ایشان چهار مذهب است که صفات ذات خداوند
عالم که حیوة و قدرت است عین ذات او است یا بمعنی که علم عین سبب ظاهر شدن معلومات و منکشف
شدن چیزها غیر ذات خداوند عالم است نه علم بمعنی دانستن که عرض است و همچنین
قدرت بمعنی سبب توانا داشتن بر کردن هر کار و ترک او عین ذات او است نه قدرت
بمعنی توانا داشتن که معنی مصدر است و عرض است همچنین حیات بمعنی سبب صحت متصف شدن
بعلم و قدرت عین ذات او است نه حیات بمعنی زنده داشتن این اعتقاد چنین شاعره از مذهب
جعفری بیرون است همچنین است که صانع الوجود باشد که صاحب جمیع صفات کمال و جمال
و منزه از جمیع نقص صاحب جلالت صفات ذاتیه الذی عین ذات او است و همچنین کلام و
و حکمت بالکه صفات ثبوتیه خداوند عالم در این هست نزد او است قادر و عالم و حی است و بر
مدرک هم قدیم و ازلی و متکلم صادق و این اعتقاد از جمله اصول دین است و منکر این اعتقاد از
جمله کافرین است و مشرکین است و بتقصیر مستحق خلود جهنم است عدل بحسب معنی لغوی عبارت است
از بودن افعال حسب الوجود بالذات میان افراط و تفریط و بحد اعتدال بحسب معنی تصریح است
که مکلف بر خدا و قدر کرده که خداوند حسب الوجود باشد عادل است و حسب حال الاکمل و اکمل
و تدبیر او از روی شر در مجرد مصلحت و جمیع فعلهای او بلکه بلا مصلحت و غرض و فایده است که
بندگان او و صاحب لطف بر بندگان است و فعل او بر وفق مصلحت ایشان است خلق کردن بندگان

بندگان متصف حق از زنده است زنده که پیغمبر خبر مسند کرده است غرض آن از خلق کردن بندگان
تمام شود و واجب است بر خداوند عالم بوجوب عقلی که ترک آن عبث است و قبیح است با بر بندگان بلکه
بکمال بندگان است بمقتضای لطف بجا آورد و این اعتقاد از جمله اصول مذهب است منکر این اعتقاد
از جمله اشاعره است از مذهب جعفری بیرون است پیغمبر است که خلق کرده خداوند عالم جمیع بندگان را
بقدرت و اختیار بدون تفویض و اجبار همچنین که همه بندگان در کارهای خود مختار می باشند
و قدرت دارند که بجای بیاورند و بجا نیاورند و واجب است دانستن در زبان آنچه از آنچه
بسوی خداوند قهار در اصل وجود و حیات و قدرت و سایر چیزها و قدرت بر ادای آن از خدا است و واجب
کردن فعل مباشرت آن از خدا است و اراده را از صفات شمرده اند خلیفه است نه اراده
مجبور و بی اختیار باشد است فعل باشد چنانکه اشاعره میگویند یا آنکه مستقل باشد و محتاج بخداوند
عالم باشد چنانکه معتزله میگویند بلکه امر بندگان بین الامرین است و این اعتقاد از جمله اصول مذهب است
منکر این اعتقاد از مذهب جعفری بیرون است نبوت بحسب معنی لغوی عبارت است از خبر
دادن بشر معصوم از گناهان باحکام خداوند عالم بسوی آن خلق است باعتقاد و فعال به بندگان
بوحی داده آن بعد از اثبات نبوت بمعجزه و یا ریاست الهیه الاله در امر انبیا و جزا بر مکلفین کلام
یا بعضا عبارت است از نبی بودن بشر بر او یا کرده اند خداوند عالم بشر بر او نبی خبر دهند و بحسب
تصریح آنست که مکلف بر او قدر کرده که پیغمبر ما محمد بن عبدالله پیغمبر حق است بسوی انس و جان
با معجزات چند که از جمله آنها است معراج جسمانی و شق القمر و قرآن و فرستاده خدا است بر سید کردن
عقل بسوی بندگان مثل سایر پیغمبران که مبعوث شده اند بسوی بندگان و بشر معصوم از جمیع گناهان
و از جمیع پیغمبران افضل و اعلی است تا روز قیامت از برای او لوای شفاعت بسپارند است که در این
اصل بنج اعتقاد است اول آنست که پیغمبر ما محمد بن عبدالله پیغمبر حق است بسوی
انس و جان با معجزات چند که از جمله آنها است معراج جسمانی و شق القمر و قرآن و این اعتقاد از جمله
اصول دین است و منکر این اعتقاد از جمله کافرین است و بخسران مستحق خلود در جهنم است بتقصیر دوم
آنست که فرستاده پیغمبر خدا قرآن مثل سایر پیغمبران که مبعوث شده بسوی بندگان از برای
کردن اطاعت دین بوحی مثل آن واجب است بر خداوند عالم بوجوب عقلی و این اعتقاد از جمله

بانچه که صاحبان عمل خیر را جزای خیر میدهند و صاحبان عمل بد را جزای بد میدهند در
عالم برزخ در برزخ ادراک این اعتقاد از جمله اصول مذهب است و منکر این اعتقاد
از مذهب بیرون است چون سنیها که قائلند که روح مؤمن بعد از مرگ تعلق میگیرد
بشکم آن مرغ سبز که در اطراف عرش الهی است سوم آنست که مکلف اعتقاد
بکند که در محشر و قیامت کبری خدا از عالم روح بندگان را میگیرد و از بوی
بدن صاحب آن عنصری که خاک میگوید بانچه که خاک بدن صاحب را جمع میکند و صورت
انسانی را باو میدهند و روح را بآن بدن میگرداند از برای حساب و ثواب
و عقاب بعد از میزان و تمیز آن و این اعتقاد از جمله اصول دین است
و منکر این اعتقاد کافر است و نجس است و مخلد در آتش جهنم است چون جماعتی
از حکما که قائلند بمعاد روحانی که معاد جسمانی را منکرند و بانکه جسمانی عنصری را
منکرند و جسمانی نورانی محض را اعتقاد دارند چهارم آنست که مکلف اعتقاد
بکند که جهنم جسمانی که آتش جسمانی که آن موجود است حق است و ثابت است
از برای کفار و منافقان و پل صراط حق است بر روی جهنم و از روی
باریکتر و از شمشیر تیزتر است کفار و منافقان را از روی صراط در روز
قیامت گیری در جهنم می افتند و بعد از جسمانی نیز عذاب میکنند بروجه مخلد
بودن در کفار و بیرون آوردن مثل اهل عشری را از جهنم بشفاعت
پیغمبر یا امام یا یکی از مؤمنان که مأذون شده از برای شفاعت کردن و این
اعتقاد از جمله اصول دین است و منکر این اعتقاد از جمله کافرین است و نجس است
و بتقصیر مخلد در آتش جهنم است چون جماعتی که متأمل شدن بنادانی عذاب جهنم
خدا را در روز قیامت میبینند پنجم آنست که مکلف اعتقاد بکند که
بهشت جسمانی و نعمت جسمانی که لآلی موجود است که بچشم نیز دیده میشود و بقوه
ذائقه درک کرده میشود حق است و ثابت است از برای کسانیکه اعتقاد صحیح
داشته باشند و عمل شایسته کرده باشند یا مانند آن باشند باعراف که

بانچه که صاحبان عمل خیر را جزای خیر میدهند و صاحبان عمل بد را جزای بد میدهند در
عالم برزخ در برزخ ادراک این اعتقاد از جمله اصول مذهب است و منکر این اعتقاد
از مذهب بیرون است چون سنیها که قائلند که روح مؤمن بعد از مرگ تعلق میگیرد
بشکم آن مرغ سبز که در اطراف عرش الهی است سوم آنست که مکلف اعتقاد
بکند که در محشر و قیامت کبری خدا از عالم روح بندگان را میگیرد و از بوی
بدن صاحب آن عنصری که خاک میگوید بانچه که خاک بدن صاحب را جمع میکند و صورت
انسانی را باو میدهند و روح را بآن بدن میگرداند از برای حساب و ثواب
و عقاب بعد از میزان و تمیز آن و این اعتقاد از جمله اصول دین است
و منکر این اعتقاد کافر است و نجس است و مخلد در آتش جهنم است چون جماعتی
از حکما که قائلند بمعاد روحانی که معاد جسمانی را منکرند و بانکه جسمانی عنصری را
منکرند و جسمانی نورانی محض را اعتقاد دارند چهارم آنست که مکلف اعتقاد
بکند که جهنم جسمانی که آتش جسمانی که آن موجود است حق است و ثابت است
از برای کفار و منافقان و پل صراط حق است بر روی جهنم و از روی
باریکتر و از شمشیر تیزتر است کفار و منافقان را از روی صراط در روز
قیامت گیری در جهنم می افتند و بعد از جسمانی نیز عذاب میکنند بروجه مخلد
بودن در کفار و بیرون آوردن مثل اهل عشری را از جهنم بشفاعت
پیغمبر یا امام یا یکی از مؤمنان که مأذون شده از برای شفاعت کردن و این
اعتقاد از جمله اصول دین است و منکر این اعتقاد از جمله کافرین است و نجس است
و بتقصیر مخلد در آتش جهنم است چون جماعتی که متأمل شدن بنادانی عذاب جهنم
خدا را در روز قیامت میبینند پنجم آنست که مکلف اعتقاد بکند که
بهشت جسمانی و نعمت جسمانی که لآلی موجود است که بچشم نیز دیده میشود و بقوه
ذائقه درک کرده میشود حق است و ثابت است از برای کسانیکه اعتقاد صحیح
داشته باشند و عمل شایسته کرده باشند یا مانند آن باشند باعراف که